



برای متن و کلمات زیر نقطه بگذارید.

مردی حد کسبی گندم بر سبب الاعس گداخته بود و نه آسباب می برد ؛ در راه نه
 فیهه خانه ای رسید. وقتی سرون آمد ، الاعس بود.
 سر برسد: « همان که جسم حسن کور بود و نای راسس می لگند و نار گندم می برد؟ »
 حاکم گفت: « سر جان اگر نو الاع را ندیده ای ، حطور سانی هاس را دادی؟ » سر
 گفت: « من فقط حوب نگاه کردم و نه آن چه دیدم ، کمی اندسدم . » سر راهم رد نای
 الاعی را دیدم که حای نای راسس کمر ار حای نای حسن گود افاده بود. فهمدم نای
 راسب الاعی که ار اسحا گدسه لگ بوده اسب.



حوس حال

حواب

علف

فهمدم

آفرس

هوس

ریحه

دانه

معدرب

فهم

